

ایران کورده

شماره ۱۷

رسالة

مزیه اللسان الفارسی علی سائر الالسنه
ماخلا العربیه

تالیف

ابن کمال پاشا

بتصحیح و تحشیه

حسین علی محفوظ



انجمن ایرانویج



فهرست بشماره بهای ایران کوده

۱. در راه مهر (۵۰ بهروز) - ۶۶ صفحه - ۶۰ ریال
۲. دبیره (۵۰ بهروز) - ۶۹ صفحه - ۳۰ ریال
۳. چند گفتار درباره گویشهای ایران و جز آن - ۳۲ صفحه - ۲۰ ریال
۴. چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با شرح لغات (م . ندم) - نایاب
۵. گشته دبیره (م . کیا) - ۲۰ صفحه - ۱۵ ریال
۶. داستان جم (م . ندم و م . کیا) - ۱۹۶ صفحه - ۵۰ ریال
۷. چند نمونه از متن نوشته های پهلوی با واژه نامه (م . کیا) - نایاب
۸. خط و فرهنگ (۵۰ بهروز) - ۲۳۴ صفحه - ۶۰ ریال
۹. واژه نامه طبری (م . کیا) - ۲۸۹ صفحه - ۱۰۰ ریال
۱۰. چند گفتار درباره گویشهای ایران و جز آن - ۳۷ صفحه - ۲۰ ریال
۱۱. گویشهای و فسی و آشتیان و قزق (م . ندم) - ۱۸۴ صفحه - ۶۰ ریال
۱۲. سرود نیاید دلق فرودشت (م . ندم) - ۶۹ صفحه - ۵۰ ریال
۱۳. قطریان یا سیخالیان (م . کیا) - ۱۳۲ صفحه - ۶۰ ریال
۱۴. سرارشی نوشته ها و دیگرهای کال چنگال (ج . دجائی و م . کیا) - ۱۵ صفحه - ۱۰ ریال
۱۵. تاریخ و قوم در ایران (۵۰ بهروز) - ۱۳۹ صفحه - ۱۰۰ ریال
۱۶. ماه فروردین روز خرداد (م . کیا) - ۶۲ صفحه - ۵۰ ریال
۱۷. رساله مزبیه اللسان الفارسی (ج . ع . محفوظ) - ۴۸ صفحه - ۳۰ ریال

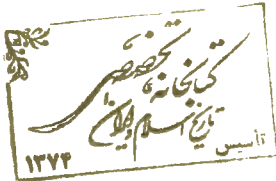
اسکن شد

ایران کورده

مرد آورده

م . مقدم

استاد زبانشناسی در دانشگاه تهران



أهدي هذه الرسالة إلى صديقنا الباحث الفاضل
المتبحر المبدع الأخ الأفاضل السيد جلال الدين محمد
دام علاه
سید محمد آخوند
ربیع الاول ۱۳۷۳

شماره ۱۷

رساله برتری زبان پارسی بر زبانهای دیگر

بجز عربی

فهرست شماره های ایران کوده

۱. در راه مهر (ذ . بهروز) .
۲. دبیره (ذ . بهروز) .
۳. چندکفتار درباره کویشهای ایران و جز آن .
۴. چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با شرح لغات
۵. گشته دبیره (س . کیا) .
۶. داستان جم (م . مندم و س . کیا) .
۷. چند نمونه از متن نوشته های پهلوی باواژه نامه (س . کیا) .
۸. خط و فرهنگ (ذ . بهروز) .
۹. واژه نامه طبری (س . کیا) .
۱۰. چندکفتار درباره کویشهای ایران و جز آن .
۱۱. گویشهای وفس و آشتیان و قرش (م . مندم) .
۱۲. سرود بنیاد دین زردشت (م . مندم) .
۱۳. تقطویان یا پسیخانیان (س . کیا) .
۱۴. گزارش نوشته ها و پیکرهای کال جنگال (ج . رضائی و س . کیا)
۱۵. تاریخ و تقویم در ایران (ذ . بهروز) .
۱۶. ماه فروردین روز خرداد (س . کیا) .

سال	۳۶۷۸	رصدزردشت
برابر	۲۲۲۴	مهری
برابر	۱۳۳۲	خورشیدی هجرت
برابر	۱۳۲۲	یزدگردی رحلت

شماره ۱۷ ایران کوده

رساله

برتری زبان پارسی بر زبانهای دیگر
بجز عربی

از

کمال پاشا زاده

متن عربی

بتصحیح و تحقیق و با حواشی و تعلیقات

حسین علی محفوظ



انجمن ایرانویج

الفهرست

ص ٥	تقدمة الرسالة الى المجمع العلمى الايرانى
ص ٦	تقريظ صاحب المعالى العلامة السميعى
ص ٧ - ٨	پيشگفتار
ص ١١ - ١٢	التصدير
ص ١٣ - ١٨	مراجع الايضاح و التراجم و التعليق
ص ٢٠	ترجمة المؤلف
ص ٢٣ - ٣٠	متن الرسالة
ص ٣٣ - ٤٦	مستدرک فى التراجم و فوائد و أخبار و زيادات و تعاليق
ص ٤٧	شكر و ثناء

این کتاب را بفرهنگستان ایران
که افتخار عضویت انجمن ادبی آنرا
دارم تقدیم میکنم
حسین علی محفوظ



تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۳۲

وزارت فرهنگ
فرهنگستان ایران
انجمن ادبی

هو

دانشور جوان و سخن سنج عراقی آقای حسین علی محفوظ که دوره ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران تکمیل نموده و بسبب شایستگی خود اخیراً بعضویت افتخاری انجمن ادبی فرهنگستان ایران نیز انتخاب شده است، بمناسبت علاقه مفروطی که بزبان فارسی دارد، در بیان مزایای زبان و برتری ادبیات پارسی مطالعات عمیق نموده و مخصوصاً در تتبع و کنجکاوی دقیقی که در رساله (مزیه اللسان الفارسی) تألیف کمال پاشا زاده - متوفای سال ۹۴۰ هجری - که از دانشمندان ترکیه بشمار میرفته، با اقتباس و استناد از منابع کثیره بعمل آورده و همچنین در سخنرانی ها و تحقیقات فاضلانه ای که نسبت بهمین موضوع در بعضی از جلسات عمومی انجمن ادبی فرهنگستان ایراد نموده است، الحق کمال فضل و هوشمندی را ظاهر ساخته و توجه شایان اعضای ارجمند و گرامی انجمن ادبی فرهنگستان را بلیاقت و استعداد و دقت فکر خود معطوف داشته است.

علاقه و اشتیاق کاملی که از این جوان فاضل و هوشمند نسبت بزبان و ادبیات پارسی در موارد عدیده مشهود افتاده، مورد تمجید و قدردانی کامل انجمن ادبی فرهنگستان ایران است.

حسین سمیعی

پیشگفتار

اهمیت رساله حاضر، یکی از جهت احتوای آن بر مطالب تاریخی و جغرافیائی و ادبی است.

مؤلف ظاهراً بیک عده کتبی دسترس داشته، از آن جمله الکافی شرح الوافی ابوسعید بردعی (؟)، و معجم البلدان یاقوت حموی است و قطعاً از فهرست ابن الندیم یا مفاتیح العلوم خوارزمی (؟)، و تاریخ جهانگشای جوینی، و مرصداً لاطلاع ابن عبدالحق بغدادی، و التنبیه علی حدوث التصحیف حمزة بن الحسن اصفهانی استفاده نموده است. دیگر اینکه مؤلف چنانکه مذکور خواهد شد، از دانشمندان مشهور حنفی ترکیه بود و از جمله بزرگان دوره سلطنت سلطان سلیم اول بشمار میرفت.

مؤلف این رساله، شمس الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا معروف بابن کمال پاشا، یا کمال پاشا زاده، که معاصرینش او را مفتی الثقلین لقب داده اند، از بزرگان لغویون و فقها و ادبا و یکی از علمای بسیار معروف حنفی زمانه و شعرای نامی عثمانی بوده و بیش از سیصد کتاب نوشته است.

کمال پاشا زاده یکی از دوستان زبان فارسی بود. «چون این زبان در دربار پادشاهان آل عثمان رواج بسیار داشت و زبان دانشمندان آن سرزمین بود، چنانکه بزرگان پادشاهان این خاندان، مخصوصاً سلطان سلیم نخست، باین زبان شعر هم گفته اند» وی در زمان سلطنت همین سلطان بتقلید گلستان سعدی کتاب نگارستان را نوشت، و فرهنگی بنام دقائق الحقائق در مشکلات زبان فارسی فراهم آورد، و رساله ای در تعریب کلمات فارسی، و رساله حاضر را که درباره برتری این زبان کهنسال بر همه زبانها بجز عربی می باشد، تألیف کرده است.

وفات مؤلف در استانبول در ۲ شوال ۹۴۰ هـ بوده و او را بیرون دروازه ادرنه در خانقاه محمود چلبی بخاک سپرده اند، و محمود بیک نام که یکی از شاگردان او بوده بنائی از سنگ بر سر خاک او ساخته است.

بنای طبع این رساله بر عکسی است که دوست دانشمند گرامی آقای دکتر داود الجلی الموصلی، عضو فرهنگستانهای سوریه و مصر و عراق، به پیشنهاد نگارنده، از روی نسخه متعلق بکتابخانه شخصی محمد علی افندی بن الخلیفه در شهر موصل (عراق) برداشته بودند.

تصحیح متن رساله و تهیه حواشی و نوشتن اضافات و ذیلی که بجهت توضیح بعض لغات و اصطلاحات و تعبیرات و اسناد احادیث و اشعار و شرح حال شعرا و رجال و اماکن و کتب و فوائد دیگر مربوط بمطالب متن ، بر کتاب تعایق شده ، از روی ۱۲۳ مدرک و مأخذ عربی و فارسی ، خطی و چاپی ، با احتیاط فوق العاده بانجام رسید .

نگارنده در اینجا لازم میدانند که مراتب تشکرات صمیمانه خود را به انجمن ایرانویج که طبع این رساله را بر عهده گرفته ، و بانجام مقرون کرده است ، تقدیم نماید .

امید دارد خدمت این بنده ناچیز که از عشاق این زبان زنده « عمر بخش » جان افزا است ، در پیشگاه پارسی گویان شیرین سخن مقبول افتد .

مُحَوِّظ

رسالة

مزينة اللسان الفارسي على سائر الالسنه
ما خلا العربية

تأليف

ابن كمال پاشا

المتوفى سنة ٩٤٠

حققتها وأكملها وأصلحها وعارضها
بالمراجع وعلق عليها وعنى بنشرها

حسين على محفوظ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وسلام على عباده الذين اصطفى

أما بعد فهذه رسالة صغيرة طريفة في (بيان مزية اللسان الفارسي على سائر اللسان ما خلا العربية) تأليف ابن كمال باشا المتوفى سنة ٩٤٠ - اعتمدت في طبعها على نسخة صورها لي صديقنا العالم المؤرخ الفاضل الطبيب المتنطس الدكتور داود الجبلي الموصلي على النسخة المخطوطة المحفوظة بخزانة بيت محمد علي أفندي بن الخليفة في مدينة الموصل بالعراق . قوام هذه النسخة أربع صفحات وبضعة أسطر مكتوبة بخط نسخي في مجموعة ضخمة تشتمل على عدة كتب تجاوزت ٧٥ منها ٩٠ رسالة للمؤلف (١) وعلى هامش هذه الرسالة تخريجات وفوائد طريفة لم تظهر في النسخة المصورة .

أما الكاتب فإنه لم يصرح باسمه كما أغفل الإشارة إلى النسخة التي رجع إليها و لم يثبت أيضاً تاريخ الفراغ من الاستنساخ واني لأظنه ما كان من أهل الضبط فان النسخة ليست براء من التصحيف والتحريف والغلط المبين .

وقد توفرت على تصحيحها ومقابلتها بالمراجع الكثيرة التي بلغت نيفا وعشرين و مائة كتاب وعلقت عليها وصدرتها بترجمة المؤلف وذيلتها بمستدرك يجد القارئ فيه تراجم من وردت أسماؤهم في الرسالة وبيان الكتب وطائفة من شوارذ الفوائد والخبار .

أما الرسالة فإن عنوانها لا يوافق ما استودعت وانما بدأ المؤلف بذكر جواز القراءة بالفارسية في الصلاة عند أبي حنيفة (رضه) نقله من كتاب المبسوط ؟ وقدم بين يدي بحثه حديثا رواه أبو سعيد البردعي في كتاب (الكافي شرح الوافي) قال ابن القارئ انه موضوع . وأثبت بيتين لعصابة الجرجاني أوردهما ياقوت الحموي في معجم البلدان ثم طفق يشرح أعلام الناس و البلدان التي ذكرها الشاعر واستطرد معتمد اعلى معجم البلدان و الفهرست لابن النديم (أو مفاتيح العلوم للخوارزمي) و تاريخ جهانگشا للجويني و أخاله رأى كتاب التنبيه على حدوث التصحيف ولكنه أهمل الإشارة إلى هذه المظان . وقد أحسن - على كل حال - الانتقاء والاختيار .

وقد عنيت بتحقيق هذه الرسالة والتعليق عليها لأنها تحتوى على فوائد من الجغرافيا والادب والتاريخ ربما احتاج المتأدب الفارسى الى الاحتفاظ بها وناء بتطلبها .

و انما أهديت هذا المجهود الضئيل الى المجمع العلمى الايرانى شكراً لعارفته التى أولانيها رئيسه العالم الفاضل شيخ أهل الادب الاجل و كبير ذوى اللسانين فى ديار الفرس ذو المعالى والرياسة حسين السميعى المعروف بأديب السلطنة - أطال الله بقاءه - فقد كان اقترح أن أعد من أعضاء لجنة الادب فى المجمع العلمى الايرانى وشرفنى أعضاءها الكرام بهذا الفخر فى الجلسة المعقودة فى اليوم الرابع عشر من تموز سنة ١٩٥٢ - والهدايا على قدر مهديها .

الاثنين ٢١ ارديهشت ماه ١٣٣٢
حسين على محفوظ

مراجع الايضاح والتراجم والتعليق والتصحيح

- ١ - الفهرست : لابن النديم . المطبعة الرحمانية بمصر سنة ١٣٤٨ هـ
- ٢ - معجم المطبوعات العربية والمعربة : ليوسف اليان سر كيس . مصر سنة ١٣٤٦/١٩٢٨
- ٣ - عيون الاخبار : لابن قتيبة . مصر ١٣٤٣/١٩٢٥ ج ١
- ٤ - تاريخ آداب اللغة العربية : لجرجى زيدان . مصر ١٩٣١ ج ٣
- ٥ - كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون : لحاجى خليفة . استانبول ج ١ (١٩٤١)
ج ٢ (١٩٤٣)
- ٦ - شفاء الغليل فيما فى كلام العرب من الدخيل : لشهاب الدين أحمد الخفاجى . مصر
سنة ١٢٨٢
- ٧ - تاج العروس : للسيد مرتضى الزبيدى . مصر ج ٩
- ٨ - مقالة لهشام بن الكلبي بخط ياقوت المستعصمى فى جمادى الاولى سنة ٦٧٧ (نسخة
خزانة صديقنا فخر الدين النصيرى فى طهران)
- ٩ - شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم : لنشوان بن سعيد الحميرى . ليدن
سنة ١٩١٦
- ١٠ - التنبيه والاشراف : للمسعودى . مصر ١٣٥٧/١٩٣٨
- ١١ - مروج الذهب : للمسعودى . مصر ١٣٤٦ ج ١
- ١٢ - الاخبار الطوال : للدينورى ، طبعة المكتبة العربية ببغداد . مصر
- ١٣ - ايران كوده ١ : ٤
- ١٤ - ايران كوده ١ : ٧
- ١٥ - كتاب ذكر أخبار اصبهان : لابی نعيم الاصبهاني . ليدن ١٩٣١ ج ١
- ١٦ - الاعلام : لخير الدين الزركلى . مصر ١٣٤٥/١٩٢٧
- ١٧ - ضبط الاعلام : لاحمد تيمورپاشا . مصر ١٣٦٦/١٩٤٧
- ١٨ - وفيات الاعيان : لابن خلكان . مصر ١٣١٠
- ١٩ - كتاب طبقات الشعراء فى مدح الخلفاء والوزراء : لابن المعتز . لندن ١٩٣٩
- ٢٠ - الاكلیل : للهمداني . بغداد ١٩٣١ ج ٨
- ٢١ - تاريخ جهانگشا : للجوينى . ليدن ١٣٣٤/١٩١٦

- ٢٢- كتاب المبسوط : لشمس الدين السرخسى . مصر ١٣٢٤ ج ١
- ٢٣- فتوح البلدان . للبلاذرى . مصر ١٣٥٠/١٩٣٢
- ٢٤- العراق قديماً وحديثاً . للسيد عبدالرزاق الحسنى بغداد ١٣٦٧/١٩٤٨
- ٢٥- معجم البلدان - لياقوت الحموى . مصر ١٣٢٣-٤
- ٢٦- آثار البلاد وأخبار العباد - للقزوينى . كوتنجن ١٨٤٨
- ٢٧- صحيح مسلم بشرح النووي - مصر ١٣٤٩/١٩٣٠
- ٢٨- مسند أبى عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل الشيبانى المروزي . مصر ١٣١٣
- ٢٩- صحيح أبى عبدالله محمد بن عيسى بن سورة الترمذى . ١٢٩٢
- ٣٠- شرح ديوان جرير : لمحمد اسماعيل الصاوى . مصر
- ٣١- تاريخ مختصر الدول : لابن العبرى . بيروت ١٨٩٠
- ٣٢- نزهة القلوب : لحمدالله المستوفى . ليدن ١٣٣١/١٩١٣
- ٣٣- حدود العالم من المشرق الى المغرب . طهران ١٣٥٢
- ٣٤- فارسنامه : لابن البلخى . طهران ١٣٥٣
- ٣٥- هفت اقليم : لامين أحمد الرازى . كلكته ١٩٢٧
- ٣٦- تاريخ سنى ملوك الارض والانبياء : لحمزة بن الحسن الاصفهاني . برلين ١٣٤٠
- ٣٧- مرآة الاطلاع فى معرفة الامكنة والبقاع : لابن عبدالحق البغدادى . طهران ١٣١٠
- ٣٨- ترجمة مختصر كتاب الشيخ الحاكم أبى عبدالله النيسابورى فى صفة نيسابور المؤلف سنة ٣٨٨ (نسخة صدقنا المستشرق الامريكى Richard. N. Frye المصورة على نسخة خزانة 22 No: Kirsinulu - Bursa)
- ٣٩- مسالك الابصار فى ممالك الامصار : للعمري . مصر ١٣٤٢/١٩٢٤ ج ١
- ٤٠- لباب الالباب : للعوفى . ليدن ١٣٢١/١٩٠٣ ج ٢
- ٤١- سخن و سخنوران : لبديع الزمان فروزانفر . طهران ١٣١٨ ش
- ٤٢- مملوحين سعدى : للقزوينى (مجموعة سعدى نامه) . طهران ١٣١٦ ش
- ٤٣- فرهنگنامه پارسى : لسعيد نفيسى . طهران ١٣١٩ ش
- ٤٤- لغت نامه : لد هخدا . طهران ١٣٢٥ ش ج /أ بوسعده - اثبات
- ٤٥- تاريخ گزيده : لحمدالله المستوفى . ايدن ١٩١٠
- ٤٦- الوسيط فى الادب العربى وتاريخه : للاسكندرى . مصر ١٩٥٠
- ٤٧- ريحانة الادب فى تراجم المعروفين بالكنية واللقب : لمحمد على المدرس . طهران ١٣٦٦

- ٤٨- البديع في معرفة اللغة : للسيد علي الميبدى . طهران
- ٤٩- المعرب : للجواليقي . مصر ١٣٦١
- ٥٠- طبقات الفقهاء : لابي اسحق الشيرازي المتوفى سنة ٤٧٦ طبعة المكتبة العربية ببغداد .
مصر ١٣٥٦
- ٥١- ترجمان اللغة : لمحمد بن يحيى بن محمد شفيع القزويني . طهران ١٢٧٣
- ٥٢- منتهى الارب في لغة العرب : لعبد الرحيم بن عبد الكريم صفى پورى . طهران ١٢٩٦
- ٥٣- برهان قاطع : للمولوى محمد حسين برهان . طهران ١٣٣٠ ش
- ٥٤- القاموس المحيط : للفيروزآبادى . مصر
- ٥٥- شرح حال نابغة شهير ايران ابوريحان : لدهخدا . طهران ١٣٢٤ ش
- ٥٦- قاموس الاعلام : ش . سامى . استانبول ١٣٠٦
- ٥٧- روضات الجنات : للخوانسارى . ايران ١٣٠٧
- ٥٨- ديوان ناصر خسرو . طهران ١٣٠٧ ش
- ٥٩- ترجمة تاريخ قم : لحسن بن على بن حسن بن عبد الملك القمى . طهران ١٣٥٣
- ٦٠- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبيات پارسی : للدكتور محمد معين . طهران ١٣٢٦ ش
- ٦١- معجم القرآن : لعبدالرؤف المصرى . مصر ١٣٦٧/١٩٤٨
- ٦٢- تفسير البيضاوى : مصر ١٣٥٥
- ٦٣- تاريخ يعقوبى : لابن واضح . النجف ١٣٥٨
- ٦٤- قاموس كتاب مقدس : لمسترهاكس اسريكائى ساكن همدان . بيروت ١٩٢٨
- ٦٥- مفاتيح العلوم : للمخوارزمى . مصر ١٣٤٢
- ٦٦- تاريخ الامم والملوك : للطبرى . مصر ١٣٥٧/١٩٣٩
- ٦٧- تذكرة الشعراء : للسمرقندى . ليدن ١٩٠١
- ٦٨- شرح المقامات الحيررية : للشريشى . مصر ١٣٠٦
- ٦٩- سرح العيون شرح رسالة ابن زيدون : لابن نباتة المصرى (ح كتاب الغيث المسجى)
مصر ١٣٠٥
- ٧٠- الآثار الباقية عن القرون الخالية : لابي الريحان البيرونى . ليبيك ١٩٢٣
- ٧١- تاريخ بغداد : للخطيب البغدادي . مصر ١٣٤٩
- ٧٢- هرمزد نامه : لابراهيم پورداود . طهران ١٣٣١ ش
- ٧٣- الجماهر في معرفة الجواهر : للبيرونى . حيدرآباد الدكن ١٣٥٥

- ٧٤- فقه اللغة : للدكتور على عبدالواحد وافي . مصر ١٣٦٩/١٩٥٠
- ٧٥- علم اللغة : للمؤلف المذكور . مصر ١٣٦٩/١٩٥٠
- ٧٦- فرهنگ ايران باستان : لابراهيم پورداد . طهران ١٣٢٦ ش
- ٧٧- معجم الادباء : لياقوت الحموي . مصر ١٣٥٥/١٩٣٦
- ٧٨- نامه دانشوران ناصري . ايران ١٣٤٢
- ٧٩- الكامل : لابن الاثير . مصر ١٣٠١
- ٨٠- تهذيب الاسماء واللغات - للحافظ النووي . مصر
- ٨١- دائرة المعارف الاسلامية . مصر
- ٨٢- فهرس الخزائن التيمورية . مصر ١٩٤٨ ج ٣
- ٨٣- قرب الاسناد : لابي العباس عبدالله بن جعفر الحميري . النجف ١٣٦٩/١٩٥٠
- ٨٤- نفس الرحمان في فضائل سلمان : للحاج ميرزا حسين النوري . ايران ١٢٨٥
- ٨٥- مجمع البيان : للطبرسي . ايران ١٢٨٤
- ٨٦- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام : للصفي المتوفي بقم سنة ٥٢٩٠ هـ
ايران ١٢٨٥
- ٨٧- الفتوحات المكية : لابن عربي المتوفي سنة ٦٣٨ . مصر
- ٨٨- تفسير علي بن ابراهيم القمي : ايران ١٣١٣
- ٨٩- كتاب التدوين في ذكر اخبار قزوين : للرافعي . نسخة دار الكتب الوطنية - بطهران -
المصورة .
- ٩٠- بحار الانوار : للمجلسي . ايران
- ٩١- اسد الغابة في معرفة الصحابة : لابن الاثير . مصر ١٢٨٠
- ٩٢- الانساب : للسماعي . ليدن ١٩١٢
- ٩٣- الموضوعات : لابن القاري نسخة خزائن الاوقاف ببغداد (مخطوطة سنة ١١٣٣)
- ٩٤- المقاصد الحسنة في بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على الالسنه : للسرخاوي . الهند ١٣٠٤
- ٩٥- الكتاب المقدس (العهد القديم) . بيروت ١٨٧٥
- ٩٦- الحور العين : للحميري المتوفي سنة ٥٧٣ . مصر ١٣٦٧/١٩٤٧
- ٩٧- تذكرة الموضوعات : لمحمد طاهر بن علي الهندي الفتي المتوفي سنة ٩٨٦ . مصر .
١٣٤٣
- ٩٨- لب التواريخ : ليجي بن عبد اللطيف الحسيني القزويني . طهران ١٣١٤ ش
- ٩٩- حبيب السير : لخواند مير . طهران ١٢٧١

- ١٠٠- التنبيه على حدوث التصحيف : لحمزة الاصفهاني . (نسخة صديقنا جواد كماليان المصورة على نسخة خزانة مدرسة المروى)
- ١٠١- ح شدالازار فى حظ الاوزار عن زوار المزار : لمعين الدين ابى القاسم جنيد الشيرازى . تحقيق القزوينى . طهران ١٣٢٨ ش
- ١٠٢- شذرات الذهب فى اخبار من ذهب : لابن العماد الحنبلى . مصر ١٣٥١
- ١٠٣- الفوائد البهية فى تراجم الحنفية : للكنوى الهندى . مصر ١٣٢٤
- ١٠٤- مخطوطات الموصل : للدكتور داود الجلبى الموصلى . بغداد ١٣٤٦
- ١٠٥- عقود الجواهر فى تراجم من لهم خمسون تصنيفا فاكثر : لجميل العظم . بيروت ١٣٢٦
- ١٠٦- الشقائق النعمانية فى علماء الدولة العثمانية ح وفيات الاعيات لابن خلكان . مصر ١٣١٠
- ١٠٧- فهرست كتابخانه مدرسه عالى سپهسالار : لابن يوسف الشيرازى . طهران ١٣١٨ ش
- ١٠٨- ریحانة الادب فى تراجم المعروفين بالكنية او اللقب : للتبريزى المذكور آنفا ج ٥ مخطوط .
- ١٠٩- بروكلمن - ليدن ١٩٣٤ ج ١
- ١١٠- تکملة بروكلمن ج ٢
- ١١١- النفحة القدسية فى احكام قراءة القرآن و کتابته بالفارسية : لحسن الشر نبلاوى . مصر ١٣٥٥
- ١١٢- ديوان البحتري . بيروت ١٩١١
- ١١٣- مجموعة مخطوطة (خزانة محمد دانش بزرگ نيا)
- ١١٤- سبكشناسى : لملك الشعراء بهار . طهران .
- ١١٥- مجلة سومر . الجزء الثانى ، المجلد الثامن سنة ١٩٥٢ (مقالة كوركيس عواد و بشير فرنسيس)
- ١١٦- هزاره فردوسى . طهران ١٣١٣
- ١١٧- مختصر كتاب البلدان : للمهمذانى . ليدن ١٣٠٢
- ١١٨- چهار مقاله : للمعروضى السمرقندى . تحقيق القزوينى . ليدن ١٣٢٧/١٩٠٩
- ١١٩- العقد الفريد : لابن عبدربه . مصر ١٣٥٩ ج ٢ و ١٣٦٧ ج ١

- ١٢٠ - جامع التواريخ : للقاضي التنوخي . الشام ١٣٥١
- ١٢١ - الامالي : للقالي . مصر ١٣٤٤
- ١٢٢ - الاغانى : لابي الفرج الاصبهاني . مصر ١٣٢٣
- ١٢٣ - محاضرات الادباء و محاورات الشعراء : للراغب الاصبهاني . مصر ١٣٢٦

ترجمة المؤلف

ابن كمال باشا(*)

هو شمس الدين أحمد بن سليمان بن كمال باشا ، الرومى ؛ المعروف بابن كمال باشا وكمال باشا زاده. وكان أهل عصره يلقبونه بمفتى الثقلين .

كان مؤرخا محدثا بارعا ، اديبا شاعرا ، فقيها حنفيا ، مؤلفا مكثرا من مشهورى الافاضل و كبار الرجال فى عصره . وكانت أسرته من البيوتات النبيلة الشهيرة فى زمن العثمانيين .

ولد فى طوقات من نواحى سيواس ، وتفق فى دار الحديث بمدينة ادرنة ، وقرأ على لطفى الطوقانى (١) المتوفى سنة ٩٠٤ و القسطلانى (٢) المتوفى سنة ٩٠١ وخطيب زاده (٣) المتوفى سنة ٩٠١ و معرف زاده (٤) . ورتب مدرسا فى مدرسة على بيك فى ادرنة ثم فى اوسكوب .

و عين فى سنة ٩٢٢ قاضيا لعسكر اناطولى زمن السلطان سليم الاول و دخل مصر معه . و لمارجع الى تركية عاد الى التدريس فى دار الحديث ثم بالمدرسة الباي يذية فى ادرنة . وفوضت اليه مشيخة الاسلام سنة ٩٣٢ حتى توفى فى استانبول ٢ شوال سنة ٩٤٠ = ١٥٣٣ م و دفن فى رباط محمود الجلبى عند باب ادرنة .

كان بارعا فى العربية و الفارسية و التركية و له فيها شعر و آثار كثيرة جاوزت ٣٠٠ فى اللغة و الفقه و التفسير و التاريخ و الآداب و الحديث و الشعر . و صنف شروحا جلية و حواشى مستفيضة و له ديوان شعر جيد . و من كتبه (نكارستان) بالفارسية قلده كتاب گلستان للسعدى الشيرازى . و جمع معجما فارسيا بالتركية سماه (دقائق الحقائق) ألفه لابراهيم باشا الوزير الاعظم العثمانى المتوفى ٢٢ شهر رمضان سنة ٩٤٢ و ألف معجما عربيا بالفارسية اسمه (محيط اللغة) .

و لاتزال أكثر كتبه مخطوطات . و قد طبعت طائفة قليلة منها .

* راجع : الشقائق النعمانية ج ١ ص ٤٢٠ - ٤٢١ و عقود الجواهر ج ١ ص ٢١٧ - ٢٦٦ و فرهنگنامه

پارسى ج ١ ص ٦٣٢ - ٣ و مخطوطات الموصول ص ٢٨ و ٣٦ و ٣٧ و ٤٠ و ٤٧ و ٦٥ و ٦٨ و ٧٨ و ١٠٤ و ١٢٨ و ١٣٠ و ١٧٧ و ١٩٧ و ٢٧٤ و ٢٩٦ و ٢٩٧ و الفوائد البهية ص ٢١ - ٢ و شذرات الذهب ج ٨ ص ٢٣٨ - ٢ و معجم المطبوعات العربية و المعربة ص ٢٢٧ - ٨ و تاريخ آداب اللغة العربية ج ٣ ص ٣٢٧ و قاموس الاعلام ج ٥ ص ٣٨٨٥ - ٦ و فهرست كتابخانه مدرسه عالى سپهسالار ج ٢ ص ٢٥٩ - ٢١٩ و ٣٩٣ و ٣٩٩ - ٤٠٠ و فهرس الخزانة التيمورية ج ٣ ص ٢٥٨ - ٩ و بروكلمن ج ٢ ص ٤٤٩ - ٥٣ و تكملته ج ٢ ص ٦٦٨ - ٧٣ و ریحانة الادب ج ٥ المخطوط نقلا من تاريخ احمد رفعت ج ٤ ص ١٥٠ ، و كشف الظنون .

(١) له ترجمة فى الشقائق النعمانية ج ١ ص ٣١٣ - ٨ (٢) له ترجمة فى المرجع المذكور ص ١٥٦ - ٦١

(٣) له ترجمة فى المرجع المذكور ص ٦٢ - ٦١ (٤) له ترجمة فى المرجع المذكور ص ٢١٨ - ٩

رسالة

منزىة اللسان الفارسى على سائر الاسنة

ما خلا العربية

تأليف

ابن كمال پاشا

المتوفى سنة ٩٤٠

نقل من نسخة الناشر المصورة على نسخة خزانة محمد على افندى بن الخليفة

فى مدينة الموصل بالعراق

ص ١ | رسالة مرتبة في مزية اللسان الفارسي (١) على سائر اللسنة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما أنعم علينا بتعليم اللسنة وتفهم حقائقها ، وألهمنا غرائب أسرار اللغة و عجائب دقائقها . والصلوة على محمد المنعوت بفصاحة اللسان ، وعلى آله وصحبه الكرام ومن اتبعهم بالاحسان .

و بعد فهذه رسالة مرتبة في بيان مزية اللسان الفارسي على سائر اللسنة ما خلا العربية ؛ فانها ممتازة من بينها بكمال الفصاحة ، مخصوصة بالوصول الى ذروة الاعجاز .

و مما يشهد شهادة لامرد لها على أن الفارسية تلوا العربية في الفصاحة ، وان لها فضيلة الامتياز من بين سائر ها ؛ ما ذكر في كتب الفقه : انه لو قرأ المصلي بالفارسية جازت صلوته عند أبي ح (٢) ويكره (٣) . وعند هما لم تجز ان كان يحسن العربية ، وان لم يحسنها جازت .

و في الكافي ؛ قال ابوسعيد البردعي : لم يجز بغير الفارسية لمزيتها على غيرها ؛ للحديث : « لسان أهل الجنة ؛ العربية و الفارسية الدرية » (٤)

أنشد (٥) لعصابة الجرجاني (٦) في تفضيل (٧) فارس (٨) :

الدار داران ايوان و غمدان والملك ملكان ساسان وقحطان
والناس فارس والاقليم بابل وال اسلام مكة والدنيا خراسان (٩)
اراد بايوان ايوان كسرى بالمداين ، و بغمدان قصر بلقيس بصنعاء .

قالوا (١٠) : ان الذي بنى غمدان سليمان بن داود عليه السلام ؛ أمر الشياطين فبنوا بلقيس ثلاثة قصور بصنعاء : غمدان ، و سلحين (١١) و بينون . وفيها يقول الشاعر :

هل بعد غمدان أو سلحين (١١) من اثر وبعد (١٢) بينون بيني (١٣) الناس أبياتا

و هدم غمدان في أيام عثمان بن عفان - عليه رحمة الرحمن (١٤) - فقليل له (١٥)

(١) في الاصل : الفارسية (٢) أي : أبو حنيفة (٣) المبسوط ج ١ ص ٣٧ (٤) برهان قاطع في (دری) (٥) في معجم البلدان ٣ : ٤١١ وأنشد (٦) في الاصل : الجرجان (٧) في الاصل : تفصيل (٨) عبارة في تفضيل فارس زائدة في الاصل (٩) معجم البلدان ٣ : ٤١١ (١٠) في المرجع المذكور ٦ : ٣٠٢ وقال قوم (١١) في الاصل : سلحين (١٢) في معجم البلدان ٦ : ٣٠٢ وتاج العروس ٩ : ١٥١ أو بعد (١٣) في الاصل : بينون بين (١٤) في معجم البلدان ٦ : ٣٠٣ رضي الله عنه (١٥) في المرجع المذكور ٦ : ٣٠٣ ان كهان

كهان اليمن يزعمون ان الذي يهدمه يقتل ، فامر باعادة بنائه . فقيل (١) : لو انفقت (٢) خراج (٣) الارض لا (٤) أعدته كما كان فتركه (٥) وقيل : وجد على خشبة من خشبه لما خرب وهدم ، مكتوب برصاص مصبوب : « اسلم غمدان ، هادمك مقتول » . فهدمه عثمان - رضى الله عنه - فقتل (٦) والمراد من ساسان وقحطان جدا ملوك العجم والعرب . و بابل ؛ بكسر الباء : اسم ناحية ، منها الكوفة والحلة . ينسب (٧) اليها السحر والخمر (٨) .

وقال أبو معشر : أول (٩) من سكنها نوح - عليه السلام - وهو أول من عمرها . وكان (١٠) نزلها بعقب الطوفان (١١) .

وفى معجم البلدان : ان (١٢) مدينة بابل بناها بيوراسف (١٣) الجبار ، واشتق اسمها من اسم المشتري ؛ لان بابل باللسان البابلي الاول ؛ اسم للمشتري . ولم تزل (١٤) عامرة حتى كان الاسكندر هو (١٥) الذي أخر بها (١٦) .

وفى كتاب المجالس (١٧) : عن أنس بن مالك ، قال : لما حشر الله - تعالى - (١٨) الخلائق الى بابل [ص ٢] بعث اليهم ريعاً شرقية وغربية وقبيلية وبحرية ، فجمعتهم (١٩) الى بابل ، فاجتمعوا يومئذ ينظرون لما حشروا له ، اذ نادى مناد : من جعل المغرب عن يمينه ، والمشرق عن يساره ، واقتصد (٢٠) البيت الحرام بوجهه ، فله كلام أهل السماء . فقال يعرب بن قحطان : أنا (٢١) . فقيل له : يا يعرب بن قحطان بن هود أنت هو . فكان أول من تكلم بالعربية . ولم يزل المنادى ينادى : من فعل كذا وكذا ، فله كذا وكذا ، حتى افترقوا على اثنين وثلاثين (٢٢) لساناً . وانقطع (٢٣) الصوت ، وتبلبلت اللسان . فسميت بابل ، وكان اللسان يومئذ بابلياً (٢٤) (٢٥) .

(١) فى المرجع المذكور ٦ : ٣٠٣ فقيل له (٢) فى المرجع المذكور ٦ : ٣٠٣ أنفقت عليه (٣) فى المرجع المذكور ٦ : ٣٠٣ خرج (٤) فى المرجع المذكور ٦ : ٣٠٣ ما (٥) المرجع المذكور ٦ : ٣٠٣ . (٦) معجم البلدان ٦ : ٣٠٣ وآثار البلاد ص ٣٤ (٧) فى الاصل : نسبت (٨) معجم البلدان ٢ : ١٨٠ وراجع نزهة القلوب ص ٣٧ ومرصد الاطلاع ص ٥٦ (٩) فى معجم البلدان ٢ : ١٨٠ ويقال ان اول (١٠) فى المرجع المذكور : وكان قد (١١) معجم البلدان ٢ : ١٨٠ (١٢) فى المرجع المذكور ٢ : ١٨٠ ومدينة (١٣) فى المرجع المذكور : بيوراسب (١٤) فى المرجع المذكور : فلم (١٥) فى المرجع المذكور : وهو (١٦) فى المرجع المذكور : خربها (١٧) كذا ما فى الاصل نقلاً من معجم البلدان والصحيح (المجالسة) على ما سيأتى (١٨) تعالى : زائدة فى الاصل (١٩) فى معجم البلدان ٢ : ١٩٠ فجمعهم (٢٠) فى المرجع المذكور ٢ : ١٩٠ فاقتصد (٢١) أنا : زائدة فى الاصل (٢٢) فى معجم البلدان ٢ : ١٩٠ وسبعين (٢٣) فى الاصل : وانقطعت (٢٤) فى الاصل : بابل (٢٥) معجم البلدان ٢ : ١٩٠

وفارس : ولاية واسعة ، واقلیم فسیح . أول حدودها من جهة العراق ، ارجان .
ومن جهة کرمان | السیرجان | (١) . ومن جهة ساحل بحر الهند ، سیراف . ومن جهة السند ،
مکران . وقصبتها الآن (٢) شیراز (٣) .

وكان (٤) أرض فارس قديما قبل الاسلام ، ما بين نهر بلخ الى منقطع اذربيجان
وارمينية الفارسية ، الى الفرات الى برية العرب الى عمان ومکران والى کابل وطخارستان (٥) .
وهذا هو (٦) صفوة الارض ، وأعدلها - فيما زعموا -

ومن أقدم مدنها : امطخر ؛ وبها كان مسکن ملک فارس حتى تحول أردشير الى جور .
ويروى في الأخبار : ان سليمان بن داود - عليهما السلام (٧) - كان يسير من طبرية
اليها من غدوة الى عشية .

وبها مسجد يعرف بمسجد سليمان .

وكان اشتهار فارس بملك سليمان (٨) .

قال الخاقاني في قصيدته الفارسية (٩) :

شکر که خوارزمشاه تخت (١٠) صفاهان گرفت ملک عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهچئه توغ او قلعه کردون گرفت مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت (١١)
قال ابن لهيعة : فارس والروم قریش العجم (١٢) .

وقد روى عن النبي - عليه السلام (١٣) - انه قال : أبعد الناس الى الاسلام ، الروم .
ولو كان الاسلام معلقا بالثريا لتناولته فارس (١٤) .

وقال جرير بن الخطفي ؛ (١٥) ان فارس والروم (١٦) من أولاد اسحق بن ابراهيم
(١٧) - عليهما السلام - (١٨) :

(١٩) ويجمعنا والروم (٢٠) ابنا سارة اب لایمالي (٢١) بعده من تعذرا

(١) في الاصل يباض وقد نقلت الكلمة من معجم البلدان ٣٢٤ : ٦ (٢) الآن : يعني عصر ياقوت
الحموي المتوفى سنة ٦٢٦ (٣) معجم البلدان ٣٢٤ : ٦ (٤) كذا جاء في الاصل ومعجم البلدان
٦ : ٣٢٥ (٥) في الاصل : طجارتان (٦) هو : زائدة في الاصل (٧) في معجم البلدان ١ : ٢٧٦
عليه السلام . (٨) معجم البلدان ١ : ٢٧٦ (٩) كتب بازاء هذه العبارة في الاصل : اينست (١٠)
في الاصل : تحت (١١) راجع جهات كشاج ٢ ص ٣٩ (١٢) معجم البلدان ٦ : ٣٢٥ (١٣) في المرجع
المذكور ٦ : ٣٢٥ صلى الله عليه وسلم (١٤) معجم البلدان ٣ : ٨٣٧ (١٥) في المرجع المذكور ١ : ٢٧٦
يذكر أن (١٦) في المرجع المذكور ١ : ٢٧٦ والروم والعرب (١٧) في المرجع المذكور ١ : ٢٧٦
ابراهيم الخليل (١٨) في المرجع المذكور ١ : ٢٧٦ عليه السلام (١٩) في الاصل : بيت (٢٠)
في معجم البلدان ١ : ٢٧٦ والعز (٢١) في المرجع المذكور : نبالي

وابناء اسحق الليوث اذا ارتدوا حمائل ملك (١) لابسين (٢) السنورا
اذا اقتضوا عدوا الصبهبذ (٣) منهم و كسرى وعدوا الهز مزان و قيصر
وكان كتاب فيهم و نبوة و كانوا باصطخر الملوك و تسترا (٤)
قيل : أول من بنى اصطخر ، اصطخر بن طهمورث ملك الفارس (٥) . وكان ملكا
عادلا قريبا من الطوفان . وسميت فارس بفارس بن طهمورث .

وقال أبو علي في القصريات (٦) : فارس اسم البلد ، وليس باسم الرجل . ولا ينصرف
لأنه غلب [ص ٣] عليه التأنيث كنعمان . وليس أصله بعربي ، بل هو فارسي معرب أصله
پارس (٧) .

و خراسان : ولاية (٨) واسعة . تشتمل على أمهات من البلاد ؛ منها : نيسابور ،
و هراة ، و بلخ . وقد اختلف في تسميتها بذلك ؛ فقال دغفل النسابة : خرج خراسان و هيطل
أبناء عالم بن سام بن نوح - عليه السلام - لما تبليت اللسان ببابل ، فنزل كل واحد منهم
في البلد المنسوب اليه ؛ يريد أن هيطل نزل في البلد المعروف بالهياطلة ، و هو ماوراء
نهر جيحون . و نزل خراسان في هذه البلاد المذكورة (٩) . فسميت كل بقعة بالذي نزل بها (١٠)
وقيل : (خر) اسم الشمس (١١) بالفارسية (١٢) . و (سان) (١٣) كأنه أصل الشيء و مكانه
وقيل : معناه ؛ كل سهلا ؛ لأن معنى (خر) : كل . و (سان) : سهل . والله أعلم
بالصواب (١٤) (١٥) .

وقد روى (١٦) شريك بن عبدالله ؛ أنه قال النبي - عليه السلام - : « خراسان
كنانة الله تعالى (١٧) . اذا غضب على قوم رماهم به (١٨) » (١٩) .
وفي حديث آخر : « ما خرجت من خراسان راية في الجاهلية والاسلام فردت حتى
تبلغ منتهاها » (٢٠) .

(١) في المرجع المذكور : موت (٢) في الاصل : لا يبين (٣) في الاصل : الشهيد (٤)
معجم البلدان ١ : ٢٧٦ و مروج الذهب ١ : ١٤٨ و التنبيه والاشراف ص ٩٤ و ديوان جرير ص ٢٤٢
(٥) عبارة معجم البلدان ٦ : ٣٢٤ ؛ و اليه ينسب الفرس لأنهم من ولده و كان ملكا عادلا قديما
قريب العهد من الطوفان (٦) في الاصل : القيصريات (٧) كذا في الاصل ، و في معجم البلدان ، بارس
(٨) في معجم البلدان ٣ : ٤٠٧ ، بلاد . (٩) في معجم البلدان ٣ : ٤٠١ التي ذكرناها (١٠) في المرجع
المذكور ٣ : ٤٠٧ نزلها (١١) في المرجع المذكور : للشمس (١٢) في المرجع المذكور : الفارسية الدرية
(١٣) في المرجع المذكور : اسان (١٤) بالصواب : زائدة في الاصل (١٥) معجم البلدان ٣ : ٤٠٧ - ٨
(١٦) في المرجع المذكور ٣ : ٤٠٨ روى (١٧) تعالى : زائدة في الاصل (١٨) في معجم البلدان ٣ :
٤٠٨ بهم (١٩) المرجع المذكور ٣ : ٤٠٨ (٢٠) المرجع المذكور ٣ : ٤٠٨

وقال ابن قتيبة : أهل خراسان ؛ أهل الدعوة ، وأنصار الدولة ، ولم يزلوا في أكثر ملك العجم لقاحا (١) لا يؤدون (٢) إلى أحد اتاوة (٣) ولا خراجا .

واعلم ان كلام الفرس قديما كان يجري على خمس السنة . نص على ذلك حمزة الاصفهاني في كتاب التنبيه ؛ وهي : الفهلوية ، والدرية ، والفارسية ، والخوزية ، والسريانية . والفارسية قد تطلق ويراد بها ما يعم الكل . وهو المراد مما ذكر في الحديث السابق ذكره . وقد تطلق ويراد بها قسم منها ، وهو المراد منها .

فأما الفهلوية ؛ فكان يجري بها كلام الملوك في مجالسهم . وهي لغة منسوبة إلى فهلة ، وهو اسم يقع على خمس (٤) بلدان : اصفهان (٥) ، والري ، وهمدان (٦) ، وماد (٧) نهاوند ، واذريجان .

وقال شيرويه بن شهردار (٨) : (٩) بلاد الفهلويين سبعة : همدان (١٠) ، وماه سبدان (١١) ، وقم ، وماد البصرة (١٢) ، والصيمرة (١٣) ، وماد (١٤) الكوفة ، وقرميسين (١٥) . وليس الري ، واهل اصفهان (١٦) ، والقومس (١٧) ، وطبرستان ، وخراسان ، وسجستان ، وكرمان ومكران ، وقزوين ، والديلم ، والطالقان ؛ من بلد الفهلويين .

وأما الفارسية : فكان يجري بها كلام الموازنة (١٨) ، ومن كان مناسبا لهم (١٩) ؛ وهي لغة أهل (٢٠) فارس .

وأما الدرية : فهي لغة مدن المدائن ، وبها كان يتكلم (٢١) من بياب الملك ، فهي منسوبة إلى حاضرة (٢٢) الباب (٢٣) .

وأما الخوزية : فهي لغة أهل خوزستان (٢٤) ، وبها كان يتكلم الملوك والاشراف

(١) في الاصل : لقاحا (٢) في الاصل : لا يردون (٣) في الاصل : اناؤه (٤) في الفهرست ص ١٩ : خمسة (٥) في المرجع المذكور : اصفهان (٦) في المرجع المذكور : همدان (٧) في المرجع المذكور : ماه نهاوند (٨) في الاصل : شهر يار (٩) في معجم البلدان ٦ : ٤٠٧ و بلاد (١٠) في المرجع المذكور : همدان (١١) في المرجع المذكور : ماسبدان (١٢) في المرجع المذكور : ماه البصرة (١٣) في الاصل : الصبره (١٤) في معجم البلدان : ماه الكوفة (١٥) في الاصل : قدميين (١٦) في معجم البلدان : اصفهان (١٧) في الاصل : قوس (١٨) في الاصل : الموازيه (١٩) اي العلماء واشباههم . راجع الفهرست ص ١٩ (٢٠) في التنبيه : كور بلاد فارس . (٢١) في معجم البلدان ٦ : ٤٠٧ وكان يتكلم بها (٢٢) في الاصل : حاضرة (٢٣) في التنبيه ومعجم البلدان : والغالب عليها من بين لغات بلدان أهل المشرق لغة أهل بلخ (٢٤) في التنبيه : منسوبة إلى كور بلد خوزستان

في الخلاء (١) ، وموضع الاستفراغ (٢) ، وعند (٣) التعري للحمام (٤) والايزن (٥) والمغتسل .
وأما السريانية : فهي لغة منسوبة الى أرض سريان (٦) ؛ وهي العراق . وهي لغة
النبط (٧) (٨) .

والمدائن : جمع مدينة (٩) ، تهمز ياءؤها ولا تهمز . ان اخذت من دان يدين اذا
أطاع [ص ٤] لم تهمز اذا جمع على مداين ؛ لانها (١٠) مثل معيشة ، وياؤه أصلية .
وان أخذت من مدن بالمكان (١١) ؛ اذا أقام به ، همزت لأن ياء هازائدة ، فهي مثل
قرينة وقرائن ، وسفينة وسفائن . والنسبة اليها مدائني . وانما جازا النسبة الى الجمع بصيغته
لانه صار علما بهذه الصيغة . والافلاصل أن يرد المجموع الى الصحيح (١٢) الواحد ، ثم
ينسب اليه .

وقال حمزة (١٣) : انما سميتها العرب مداين (١٤) لانه (١٥) سبع مدائن ، بين كل
مدينة والآخرى مسافة بعيدة أو قريية (١٦) ، وآثارها (١٧) باقية (١٨) .

ولما (١٩) ملك العرب ديار الفرس ، واختطت (٢٠) الكوفة والبصرة (٢١) ،
انتقلت (٢٢) اليهما الناس من (٢٣) مدن المدائن ، وسائر مدن العراق .

فأما في وقتنا (٢٤) هذا ؛ فالمسمى بهذا الاسم بليدة شبيهة بالقريية ، بينها وبين بغداد
سنة (٢٥) فراسخ . أهلها (٢٦) فلاحون ، والغالب عليهم (٢٧) الشيع على مذهب الامامية .

(١) في الفهرست ص ١٩ : الخلوة (٢) في المرجع المذكور : ومواقع اللعب واللذة
وسع الحاشية (٣) في التنبيه : وعندى ؛ وذلك من الغلط (٤) في المرجع المذكور : في الحمام (٥)
في الاصل : الايزن . وفي التنبيه : وفي الاطول ، وذلك من الغلط (٦) في الفهرست ص ١٩
كان يتكلم بها أهل السواد ، وفي التنبيه : فهي لغة منسوبة الى كور بلد سورستان . وفي معجم البلدان ٦ :
٤٠٧ فهي لغة منسوبة الى ارض سورستان (٧) في الاصل : القبط وجاء بعد هذه العبارة في التنبيه :
والسريانيون هم الذين يقال لهم النبصا (كذا) وبها كان يجري كلام حاشية الملك اذا التمسوا الحوائج
وتشكوا الظلامات لانها أبلغ اللسنة (٨) معجم البلدان ٦ : ٤٠٧ ومرصد الاطلاع ص ٣٠٧ - ٨
والفهرست ص ١٩ ومفاتيح العلوم ص ٧١ - ٧٢ والتنبيه (٩) في معجم البلدان ٧ : ٤١٣ المدينة
(١٠) في المرجع المذكور : لانه (١١) في الاصل : بالكلام ، وذلك من الغلط المبين (١٢) الصحيح :
زائدة في الاصل (١٣) هو حمزة بن الحسن الأصفهاني وستأتي ترجمته (١٤) في معجم البلدان : المدائن
(١٥) في المرجع المذكور : لانها (١٦) في المرجع المذكور : بعيدة أو قريية . وراجع مرصد الاطلاع
ص ٣٦٢ (١٧) في معجم البلدان : وآثارها وأسمائها (١٨) المرجع المذكور ٧ : ٤١٣ (١٩) في
المرجع المذكور ٧ : ٤١٤ فلما (٢٠) في الاصل : واختلطت (٢١) في المرجع المذكور : البصرة والكوفة
(٢٢) في المرجع المذكور : انتقل (٢٣) في المرجع المذكور : عن المدائن (٢٤) يعني عصر ياقوت
الحموي المتوفى سنة ٦٢٦ (٢٥) في الاصل : ست (٢٦) في معجم البلدان : و أهلها (٢٧) في
المرجع المذكور : على أهلها .

وبالمدينة الشرقية قرب الايوان ، قبر سلمان الفارسي ، مشهور يزار (١) .
وقد ذكر في سير الفرس : ان أول من اختط (٢) مدينة في هذا الموضع ، اردشير بن بابك . فكان (٣) مسكن الملوك من الاكاسرة الساسانية وغيرهم . وكان (٤) كل واحد منهم ، اذا ملك بني لنفسه مدينة الى جنب التي قبلها وسماها باسمه (٥) .
وقيل : أول من اختطها زاب (٦) الملك ، الذي ملك (٧) بعد موسى - عليه السلام فأول المدن مدينته ، ثم مدينة الاسكندر ؛ فانه بنى فيها مدينة وسورها ، وهى الى هذا الوقت (٨) موجودة الاثر . وأقام بهار اغبا عن بقاع الارض جميعا ، وعن بلاده ووطنه حتى مات (٩) .
وخوز ؛ بضم أوله وتسكين ثانيه ، وآخره زاء (١٠) معجمة (١١) ؛ بلاد خوزستان وأهل تلك البلاد يقال لهم أيضا الخوز ، وينسب اليهم .
وخوزستان اسم لجميع بلاد الخوز . و (استان) كالنسبة في كلام الفرس . ذكره ياقوت الحموي في معجم البلدان (١٢) .

قال أبو زيد : وليس بخوزستان جبال ولا رمال ، الاشياء يسير ، يتاخم (١٣) نواحي تستر ، وجنديسابور (١٤) ، وناحية ايدج (١٥) ، واصفهان (١٦) (١٧) .
والديلم ؛ اسم جبل (١٨) . وفي الاصل اسم جبل سكنوا به . فسموا بأرضهم في قول بعض أهل (١٩) الاثر ، وليس باسم لاب (٢٠) لهم (٢١) .

وذكر زردشت بن آذرخور - ويعرف بمحمد المتوكلي - ان سورستان ؛ العراق .
واليها ينسب السريانيون وهم النبط . وان لغتهم يقال لها السريانية . وكان حاشية الملك اذا التمسوا حوائجهم ، وشكوا ظلماتهم تكلموا بها ؛ لانها أملتق الالسنه . ذكر ذلك حمزة (٢٢) في كتاب التصحيح (٢٣) .

(١) في معجم البلدان ٧ : ٤١٤ بعد عبارة سلمان الفارسي : رضى الله عنه - وعليه مشهد يزار
(٢) في الاصل : اختط (٣) في معجم البلدان : كان (٤) في المرجع المذكور : فكان (٥) في المرجع المذكور باسم (٦) في الاصل : داراب (٧) ملك : زائدة في الاصل (٨) يعنى عصر ياقوت الحموي المتوفى سنة ٦٢٦ (٩) معجم البلدان ٧ : ٤١٣-٤١٤ وراجع تاريخ بغداد ١ : ١٢٨ (١٠) في معجم البلدان ٣ : ٤٨٧ زاي (١١) معجمة : زائدة في الاصل (١٢) ج ٣ ص ٤٨٧-٨٠ (١٣) في الاصل : يتاحم (١٤) في الاصل : چند شابور (١٥) في الاصل : اندج (١٦) في معجم البلدان ٣ : ٤٨٨ اصبهان (١٧) المرجع المذكور ٣ : ٤٨٨ (١٨) في المرجع المذكور ٤ : ١٨٦ جبل (١٩) أهل : زيادة من معجم البلدان (٢٠) في المرجع المذكور : وفي الاصل اسم جبل سموا بأرضهم في قول بعض أهل الاثر وليس باسم لاب لهم (٢١) المرجع المذكور ٤ : ١٨٦ (٢٢) هو حمزة بن الحسن الاصفهاني وستاق ترجمته (٢٣) يعنى كتاب التنبيه على حدوث التصحيح لحمزة المذكور .

وقال ابو الريحان : والسرانيون منسوبون الى سورستان ؛ و هي أرض العراق
و بلاد الشام (١) .

وقيل : انها (٢) من بلاد خوزستان ؛ لان (٣) هرقل ملك الروم حين هرب من أنطاكية
أيام الفتوح [ص ٥] الى القسطنطينية التفت الى الشام وقال : « عليك السلام يا سورية » سلام
مودع لا يرجو أن يرجع اليها (٤) أبدا . وهذا دليل على أن سوريان هي بلاد الشام (٥) .

وطبرستان ؛ من نواحي أرمينية (٦) . وهي ولاية صعبة المسالك (٧) . من (٨) أعيان
بلدانها : جرجان ، واستراباذ ، وآمل ، وساراية . وهذه البلاد مجاورة لجيلان (٩) . وأكثر
أسلحتهم بل كلها الاطبار ، فكأنها لكثرتها فيهم سميت (١٠) بذلك (١١) .

وقال صاحب المعجم (١٢) : ومعنى طبرستان من غير تعريب ، موضع الاطبار (١٣) .
وليست كذلك ؛ فان طبر معرب تبر (١٤) .

تمت الرسالة الكمالية

(١) معجم البلدان ٥ : ١٦٩ (٢) في المرجع المذكور : انه (٣) في المرجع المذكور :
غير ان (٤) في المرجع المذكور : اليك (٥) المرجع المذكور : ١٦٩ وقابله بما جاء في ص ١٧١ و ٦ :
٤٠٧ ، وجاء في فتوح البلدان ص ١٤٢ : (قالوا ولما بلغ هرقل خبر أهل اليرموك و ايقاع المسلمين
بجنده هرب من انطاكية الى قسطنطينية فلما جا وزالدرب قال : « عليك يا سورية السلام ونعم البلد
هذا للعدو » يعنى ارض الشام لكثرة مراعيها (٦) كذا جاء في الاصل و ذلك من الغلط فان طبرستان
من نواحي ارمينية ؛ قال في معجم البلدان ٦ : ٢١ ومراد الاطلاع ص ٢٦٢ « طبرستان من نواحي
ارمينية ، وهي ولاية واهية ، لها ذكر في الفتوح وغيرها . افترجها سليمان بن ربيعة سنة ٢٥ هـ »
(٧) في الاصل : صعب للمسالك (٨) في معجم البلدان : فمن (٩) في الاصل : لجلون (١٠) في
الاصل : واكثر اهلها الاطبار كأنها لكثرتها فيهم سميت بذلك (١١) معجم البلدان ٦ : ١٧ ، ١٨ ،
١٩ (١٢) هو ياقوت الحموى . واراد بالمعجم : معجم البلدان له (١٣) معجم البلدان ٦ : ١٨ وراجع
المعرب ص ٢٢٨ (١٤) راجع شفاء الغليل ص ١٢٩ وص ١٤٧ والمعرب ص ٢٢٨ والبديع ص ١١٣

مستدرک فی التراجع، وفوائد وأخبار وزيادات
وتعاليق

« ص ٢٣ س ٦ »

رسالة مرتبة في بيان مزية اللسان الفارسية ، كذا جاء في الاصل . وجاء اسمها في نسخة المتحفة البريطانية و برلين و مصر و استانبول ؛ رسالة في بيان مزية اللسان الفارسي . راجع مستدرك بروكلمن ج ٢ ص ٦٧١ وقد سماها حاجي خليفة في كشف الظنون ج ١ ص ٨٨٧ (رسالة في لغة الفرس و مزيتها) . وفي عقود الجواهر ج ١ ص ٢٢٤ (رسالة في مزية اللسان الفارسي) .

« ص ٢٣ س ٩ »

لوقراً المصلى بالفارسية جازت صلاته . قال مؤلف المبسوط ج ١ ص ٣٦ - ٧ : « ولو كبر بالفارسية جاز عند أبي حنيفة - رحمه الله - بناء على أصله ان المقصود هو الذكر و ذلك حاصل بكل لسان . ولا يجوز عند أبي يوسف (١) و محمد (٢) - رحمهما الله - الا ان لا يحسن العربية . فابو يوسف رحمه الله تعالى مر على أصله في مراعاة المنصوص عليه و محمد فرق فقال للعربية من الفضيلة ما ليس لغيرها من الالسنه فاذا عبر الى لفظ آخر من العربية جاز و اذا عبر الى الفارسية لا يجوز . وأصل هذه المسألة اذا قرأ في صلاته بالفارسية جاز عند أبي حنيفة رحمه الله ويكره و عندهما لا يجوز اذا كان يحسن العربية . و اذا كان لا يحسنها يجوز . و عند الشافعي (٣) رضى الله عنه لا تجوز القراءة بالفارسية بحال . ولكنه ان كان لا يحسن العربية و هو أمي يصلى بغير قراءة ... »

و ذكر ابن النديم في الفهرست ص ٢٩٤ ، كتابا سماه (كتاب جواز الصلاة بالفارسية) لابي عبد الله الحسين بن علي بن ابراهيم المعروف بجعل الكاغدى من فقهاء البصرة (٣٠٨ - ٣٩٩ هـ) وله ترجمة في المرجع المذكور ص ٢٤٨ و ص ٢٩٤ . و لحسن الشرنبلاوى المتوفى سنة ١٠٦٩ هـ رسالة قوامها ٣٩ صفحة اسمها (النفحة القدسية في أحكام قراءة القرآن و كتابته بالفارسية و ما يتعلق بها من باقى الاحكام) طبعت في مصر سنة ١٣٥٥ هـ .

(١) هو ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم توفى سنة ١٩٢ له ترجمة في الفهرست ص ٢٨٦ (٢)
هو ابو عبد الله محمد بن الحسن الشيباني توفى سنة ١٨٩ له ترجمة في الفهرست ص ٢٨٧ و وفيات الاعيان ج ١ ص ٤٥٣ - ٤ (٣) هو ابو عبد الله محمد بن ادريس الشافعي المعروف توفى سنة ٢٠٤ له ترجمة في الفهرست ص ٢٩٤ - ٦ و وفيات الاعيان ج ١ ص ٤٤٧ - ٩

« ص ٢٣ س ١٠ »

ابوح ، هو أبو حنيفة (١). راجع كشف الظنون ج ٢ ص ١٩٩٧ في (الوافي في الفروع)
للامام أبي البركات عبد الله بن أحمد حافظ الدين النسفي الحنفي المتوفى سنة ٧١٠ هـ والمبسوط
ج ١ ص ٣٧ .

« ص ٢٣ س ١٠ »

وعندهما ، أي أبو يوسف ومحمد بن الحسن الشيباني . راجع المبسوط ج ١ ص ٣٦ .

« ص ٢٣ س ١٢ »

الكافي ، لعله الكافي في شرح الوافي لأبي سعيد البردعي . راجع كشف الظنون
ج ٢ ص ١٣٧٨ .

« ص ٢٣ س ١٢ »

أبوسعيد البردعي ، هو أبوسعيد أحمد بن الحسين البردعي كان من مشهورى فقهاء
الحنفية . له ترجمة في طبقات الفقهاء ص ١١٩ والفهرست ص ٢٩٣ و تاريخ بغداد ج ٤ ص
٩٩ - ١٠٠ (الترجمة ذات الرقم ١٧٥١) .

« ص ٢٣ س ١٣ »

لسان اهل الجنة العربية والفارسية الدرية ، لم أستطع وجدان هذا الحديث في المراجع
وقد ذكره ابن كمال باشا ومؤلف البرهان القاطع في (درى) وعده الملا على القارى المتوفى
سنة ١٠١٤ موضوعا كما في الورقة ٦٣ من كتاب الموضوعات (نسخة خزانة الاوقاف ذات
الرقم ٢٨٠٩) قال : « حديث لسان أهل الجنة العربية و الفارسية الدرية . أورده صاحب
الكافي (٢). عن الديلمي (٣): اذا أراد الله أمرا فيه لين أوحى به الى الملائكة المقربين بالفارسية
الدرية . و كلاهما موضوع ، فانه معارض بما في حديث صحيح و مرفوع . أحبوا العرب

(١) هو أبو حنيفة النعمان بن ثابت بن زوطى الكوفي المعروف بالامام الاعظم . ولد سنة ٨٠
وتوفى ببغداد سنة ١٥٠ عن سبعين سنة . له ترجمة في تهذيب الاسماء واللغات ج ٢ ص ٢١٦ - ٢٣
وطبقات الفقهاء ص ٦٧ و وفیات الاعيان ج ٢ ص ١٦٣ - ٦٤ وروضات الجنات ص ٧٦٣ - ٧ و دائرة
المعارف الاسلامية ج ١ ص ٣٣٠ - ٢ والفهرست ص ٢٨٤ - ٥ وفهرس الخزائن التيمورية ج ١ ص ٨١
(٢) لعل المراد به أبوسعيد البردعي (٣) هو الشيخ أبو الحسن [على] الديلمي المعاصر للشيخ
الكبير أبي عبد الله محمد بن خفيف بن اسكفشاذ الضبي المتوفى سنة ٥٣٧١ هـ . له كتاب في مشيخة فارس
وكتاب في سيرة الشيخ المتقدم ذكره ؛ راجع ح شدا لزار ص ٤

لثلاث فاني عربي وكلام الله عربي و لسان أهل الجنة في الجنة عربي . وقد اعتنى بضبطه المولى كمال پاشا (١) في حاشيته على التلويح . قال الاصفهاني (٢) : الدرية بفتح الدال وكسر الراء المخففة لغة مدن المداين . وبها كان يتكلم من بباب الملك فهو (٣) منسوبة الى حافرة (٤) البابية ، انتهى . ثم قال المولى : ومن وهم انها منسوبة الى الباب نفسه يعنى باللغة الفارسية فان الباب معناه (در) فقد وهم ، انتهى . ولا يخفى انه لو صح الحديث بلفظ من دون ضبطه لكان الاولى ان يضبط بضم الدال و تشديد الراء ، نعت اللغة الفارسية بالكلمات المشبهة باللؤلؤ في اللطافة اللفظية و الظرافة المعنوية . وكذا موضوع ، ما ذكره بعضى مشايخنا من العجم انه ورد في الكلام القدسي باللسان الفارسي : چه كنم باين كنهه كاران كه نيامرزم . يعنى ؛ ايش افعل بهؤلاء المذنبين ان لا اغفر لهم « ا ه .

« ص ٢٣ س ١٤ »

عصابة الجرجاني ، هو محمد بن عبدالله بن اسماعيل الكوفي . وقيل اسم عصابة الجرجاني اسماعيل بن محمد و كنيته ابواسحق و لقبه عصابة . كان كثير الحفظ جيد الشعر و كان معاصرا للحسن بن رجا (٥) الكاتب (الذى كان في زمان المأمون وحضر معه في عسكر الحسن بن سهل) له ترجمة في طبقات الشعراء ص ١٨٩ - ٩٠ وقال المسعودي في مروج الذهب ج ١ ص ٩٩ في صفته - ولم يسمه - (ذو عناية باخبار العالم) . و ذكره ابو الفرج الاصبهاني نبهاً في الاغانى ج ١٥ ص ١٠١ وقد تصحف فيه الى عصابة الجرجاني (كذا) .

« ص ٢٣ س ١٥ »

الدار داران ايوان و غمدان و الملك ملكان ساسان و قحطان والناس (٦) فارس و الاقليم بابل وال اسلام مكة و الدنيا خراسان (٧) ذكرهما المسعودي في مروج الذهب ج ١ ص ٩٩ و نسبهما ياقوت الحموي في معجم البلدان ج ٣ ص ٤١١ الى عصابة الجرجاني المذكور .

(١) كذا جاء في الاصل والصحيح : كمال پاشا زاده (٢) هو حمزة بن الحسن الاصفهاني المعروف وستاني ترجمته في موضعها (٣) كذا جاء في الاصل والصحيح : فهى (٤) كذا جاء في الاصل والصحيح : حاضرة الباب (٥) ذكره القاضى التنوخى نبهاً في جامع التواريخ ج ٢ ص ١٥ والقالى فى الامالى ج ٢ ص ١٢٨ وابن عبدربه فى العقد الفريد ج ١ ص ٣١٤ و ج ٢ ص ١٣١ و ابو الفرج الاصبهاني فى الاغانى ج ٦ ص ١٩٢ - ٣ و ج ١٥ ص ١٠٠ - ١٧ و ج ١٤٢ و ج ١٨ ص ٤٦ و ج ٢٠ ص ٣٨ - ٩ (٦) فى مروج الذهب : والارض (٧) جاء فى مجموعة عتيقة من مخطوطات صديقنا الكريم محمد دانش بزرگ نيا ، لبعضهم فى معنى (الدنيا خراسان) :

فان رجعتهم الى الاحسان فهو لكم
و ان ايتم فارض الله و اسعة
عبد كما كان مطواع و مذعان
لالناس انتم ولا الدنيا خراسان

وبقيتهما على ماجاء في مروج الذهب :

والجانبان العليان اللذا حسنا منها بخارى و بلخ الشاهدران
والبلقان و طبرستان مادرها والصين سروانها والجيل جيلان
قدرتب الناس فيها في مراتبهم فمرزبان و بطريق و طرخان
للفرس كسرى وللروم القياصروا حبش النجاشى والترك خاقان

وهى على ماجاء في معجم البلدان :

والجانبان العلندان اللذا حسنا منها بخارى و منها الشاهدران
قدميز الناس أفواجا ورتبهم فمرزبان و بطريق و دهقان

« ص ٢٣ س ١٧ »

ايوان كسرى ، يعرف الآن بطاق كسرى وكان يسمى القصر الابيض وهو من الآثار العظيمة والابنية القديمة العجيبة ولا يزال أثره باقيا الى وقتنا هذا . ابتناه سابور الاول (٢٤١ - ٢٧٤ م) جنوبى طيفسون من الآجر .

راجع مجلة مهر ٨ : ٤٠١-٢ و تاريخ بغداد ج ١ ص ١٢٩-٣١ وقال البحرى المتوفى سنة ٢٨٤ فى صفته من كلمته المشهورة التى أولها :

(صنت نفسى عما يدنس نفسى وتجنبت عن جدا كل جيس)

وكان الايوان من عجب الصنعة - جوب فى جنب أرعن جلس
يتظنى من الكتابة اذ يدو - لعينى مصبح أو ممسى
مزعجا بالفراق عن أنس الف - عز أو مرهقا بتطليق عرس
عكست حظه الليالى و بات ال - مشترى فيه وهو كوكب نجس
فهو يبدى تجلدا و عليه - كل كل من كلا كل الدهر مرسى
لم يعبه ان بز من بسط الدي - باج واستل من ستور الدمقس
مشمخر تعلوله شرفات - رفعت فى رؤوس رضوى و قدس
لايسات من البياض فمات - صر منها الا فلائل برس
ليس يدري أصنع انس لجن - سكنوه أم صنع جن لانس
غير أننى أراه يشهد أن لم - يك بانیه فى الملوك بنكس

راجع تاريخ بغداد ج ١ ص ١٢٩ و معجم البلدان ج ١ ص ١٠٠ و ص ٣٩٤
و ديوان البحتری ج ١ ص ١٦٧-٧١ . والمحاضرات ج ٢ ص ٢٦٥

« ص ٢٣ س ١٧ »

غمدان ، يراجع فيه كتاب نزهة القلوب ص ٢٦٣ والاكلیل ج ٨ ص ١٥ - ٢٤ و
شفاء الغليل ص ١٦٣ و ٢١٢ و شمس العلوم ص ٨١ والاثار الباقية ص ٣٥ والاخبار الطوال ص ٢٥
والمحاضرات ج ٢ ص ٢٦٥

« ص ٢٣ س ١٨ »

ان الذي بنى غمدان سليمان ، قال ابو حنيفة احمد بن داود الدينوري المتوفى سنة ٢٨٢
في الاخبار الطوال ص ٢٥ : « وبنى بارض اليمن ثلاثة حصون لم ير الناس مثلها وهي : سلحين ،
و بينون ، و غمدان » .

« ص ٢٣ س ١٩ »

سلحين ، يراجع فيه شمس العلوم ص ٥٠ والاكلیل ج ٨ ص ٦٠ - ٢ والاخبار
الطوال ص ٢٥ .

« ص ٢٣ س ١٩ »

بينون ، يراجع فيه تاج العروس في (بين) ج ٩ ص ١٥١ والاكلیل ج ٨ ص ٦٦ -
٧٠ و شمس العلوم ص ١٠ والاخبار الطوال ص ٢٥ .

« ص ٢٣ س ١٩ »

الشاعر ، هو زوج بن الحميري - على ما جاء في تاج العروس في (بين) ج ٩ ص ١٥١

« ص ٢٣ س ٢٠ »

هل بعد غمدان أو سلحين من أثر أو بعد بينون يبنى الناس أبياتا
كذا جاء في الاصل نقلا من معجم البلدان . وهو على ما جاء في الاكلیل :
أبعد سلحين لاعين ولا أثر أم بعد بينون يبنى الناس أبياتا
وفي تاج العروس :

أبعد بينون لاعين ولا أثر وبعد سلحين يبنى الناس أبياتا

« ص ٢٣ س ٢١ »

و هدم غمدان في أيام عثمان ، جاء في آثار البلاد و أخبار العباد ص ٣٤ . « حكى

ان عثمان بن عفان (رضه) لما أمر بهدم غمدان قالوا له ان الكهنة يقولون هادم غمدان مقتول فامر باعادته فقالوا له لو أنفقت عليه خراج الارض ما أعدته كما كان فتركه ، ولما خبره وجد على خشبة من اخشابها مكتوب : اسلم غمدان هادمك مقتول . فهدمه عثمان بن عفان فقتل ووجد على حائط ايوان من مجالس تبع مكتوبا (شعر) :

صبرا لدهر نال منه ك فهكذا مضت الدهور
فرح و حزن بعده لالحزن دام ولا السرور» اهـ

« ص ٢٤ س ٨ »

أبو معشر ، هو أبو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخي كان من مشهورى المنجمين فى القرن الثالث للهجرة . توفى ٢٨ شهر رمضان سنة ٢٧٢ وقد ذرف على المائة . وقد عدله ابن النديم والقفطى نحو من ٤ كتابا . له ترجمة فى تاريخ مختصر الدول ص ٢٥٨ - ٩ والفهرست ص ٣٨٦ - ٧ ولغتنامه ج ابوسعده ص ٨٥٣ - ٥ وفيات الاعيان ج ١ ص ١١٢ - ٣ ودائرة المعارف الاسلامية ج ١ ص ٤٠٤ - ٥ وحواشى چهار مقاله ص ١٩٨ .

« ص ٢٤ س ١٢ »

حتى كان الاسكندر هو الذى آخر بها ، راجع التنبيه والاشراف ص ٣٢ . وجاء فى (تاريخ سنى ملوك الارض والانبياء) ص ٢٩ : « وفيما ولده القصاص من الاخبار انه بنى بارض ايران اثنتى عشرة مدينة سماها كلها الاسكندرية . . . وليس لهذا الحديث أصل لانه كان مخر باولم يكن بناء » .

« ص ٢٤ س ١٣ »

كتاب المجالس ؛ كذا جاء فى الاصل نقلا من معجم البلدان وسماه حاجى خليفة فى كشف الظنون ج ٢ ص ١٥٩١ (المجالسة) وهو الصحيح . قال : المجالسة لاحمد بن مروان الدينورى المالىكى المتوفى سنة ٣١٠ ضمنه من كتب الاحاديث والخبار ومحاسن النوادر والآثار ومنتقى الحكم والاشعار . وانتخب منه بعضهم وسماه نخبة المؤانسة من كتاب المجالسة .

« ص ٢٤ س ١٣ »

أنس بن مالك ، هو أبو حمزة أنس بن مالك الانصارى الخزرجى خادم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم . كان من الصحابة المشهورين وأكابر رواة الحديث توفى بالبصرة سنة ٩٣ وقيل غيرها وقد جاوز عمره مائة سنة . له ترجمة فى تاريخ گزيده ص ٢١٦ وأسد الغابة ج ١ ص ١٢٧ - ٩ ودائرة المعارف الاسلامية ج ٣ ص ٤٧ - ٨ وتهذيب الاسماء واللغات ج ١ ص ١٢٧ - ٨ .

« ص ٢٤ س ١٣ »

بلبله اللسن ، يراجع فيها تاريخ اليعقوبي ج ١ ص ١٢ والاخبار الطوال ص ٦ والتنبيه والاشراف ص ١٨١ ومروج الذهب ج ١ ص ٢٤ و ص ٣١٣ ومعجم البلدان ج ٢ ص ١٩ وتاريخ الامم والملوك ج ١ ص ١٤٣ والكامل ج ١ ص ٢٨ والآثار الباقية ص ٨٧ والفهرست ص ١٨ وجاء في التوراة (الاصحاح الحادى عشر : ١ - ٩ ؛ سفر التكوين) ص ١٧ : « وكانت الارض كلها لسانا واحدا ولغة واحدة . وحدث فى ارتحالهم شرقا أنهم وجدوا بقعة فى أرض شنعار وسكنوا هناك . وقال بعضهم لبعض هلم نصنع لبنا ونشويه شيئا . فكان لهم اللبن مكان الحجر وكان لهم الحمر مكان الطين . وقالوا هلم نبين لانفسنا مدينة وبرجا رأسه بالسماء . ونصنع لانفسنا اسما لئلا نتبدد على وجه كل الارض فنزل الرب لينظر المدينة والبرج اللذين كان بنو آدم يبنونهما . وقال الرب هوذا شعب واحد ولسان واحد لجمعهم وهذا ابتداءؤهم بالعمل . والآن لا يمتنع عليهم كل ما يبنون أن يعملوه . هلم ننزل ونبلبل هناك لسانهم حتى لا يسمع بعضهم لسان بعض . فبدد هم الرب من هناك على وجه كل الارض . فكفوا عن بنيان المدينة . لذلك دعى اسمها بابل . لان الرب هناك بلبل لسان كل الارض . ومن هناك بدد هم الرب على وجه كل الارض . »

« ص ٢٤ س ١٧ »

قحطان بن هود ، أى هود النبى - ع - راجع شمس العلوم ص ٨٣ .

« ص ٢٥ س ٨ »

كان يسير من طبرية . . وجاء فى آثار البلاد ص ٩٩ كان سليمان - ع - يتغدى بارض الشام ببعلبك ويتعشى باصطخر .

« ص ٢٥ س ١١ »

ملك سليمان ، يراجع فيه كتاب ممدوحين سعدى ص ١٧٣ - ٥ .

« ص ٢٥ س ١٢ »

الخاقانى ، هو بديل بن على الخاقانى الشاعر المعروف بحسان العجم المتوفى سنة ٥٩٥ له ترجمة فى لباب الالباب ج ٢ ص ٢٢١ - ٤ وتذكرة الشعراء ص ٧٨ - ٨٣ و سخن وسخنوران ج ٢ ص ٣٠٠ - ٤٠٣ .

« ص ٢٥ س ١٣ »

شكر كه خوارزمشاه . . (الشعر) ؛ لم أجد هذه الايات فى ديوان الخاقانى الذى

نشره المرحوم علي بن عبد الرسول . وانما ذكرها مؤلف تاريخ جهانگشا ج ٢ ص ٣٩ ونسبها الى الخاقاني المذكور وهي على ما جاء فيه هكذا :

مژده كه خوارزمشاه ملك سپاهان گرفت ملك عراقين را همچو خراسان گرفت
ماهچه چتر او قلعه گردون گشود سورچه تيغ او ملك سليمان گرفت

« ص ٢٥ س ١٣ »

خوارزمشاه ، هو السلطان علاء الدين تكش خوارزمشاه بن ايل البارسلان بن اتسز بن محمد بن انو شتكين خوارزمشاه ؛ صاحب خراسان توفي في شهر رمضان سنة ٥٩٦ هـ ، له ترجمة في تاريخ كزیده ج ١ ص ٤٩١ - ٣ والكامل ج ١٢ ص ٧٣ و ج ١١ ص ١٦٨ - ٧٣ وحبيب السير ج ٢ ص ٢٢٨ - ٣٠ .

« ص ٢٥ س ١٥ »

ابن لهيعة ، هو أبو عبد الرحمن عبد الله بن لهيعة بن عقبة بن فرعان الحضرمي العدولي الغافقي المصري قاضي مصر كان من المحدثين في القرن الثاني للهجرة . ولد سنة ٩٧ و توفي بمصر سنة ١٧٤ وقيل ١٧٠ ، له ترجمة في وفيات الاعيان ج ١ ص ٢٤٩ - ٥٠ وتهذيب الاسماء واللغات ج ١ ص ٢٨٣ - ٤ و ج ٢ ص ٣٠١ وضبط الاعلام ص ١٦٩ .

« ص ٢٥ س ١٥ »

فارس والروم قریش العجم ، وقال بشار بن برد الشاعر في هذا المعنى على ما جاء في مروج الذهب ج ١ ص ١٤٨ .

نمتنى الكرام بنو فارس قریش وقوسى قریش العجم

وفي فارسنامه ص ٣-٤ قال النبي - ع - (ان الله خيرتين في خلقه ، من العرب قریش ومن العجم فارس) . وفي نفس الرحمن نقلا من ربيع الابرار عن النبي - ص - قال : (لله من عباده خيرتان فخيرته من العرب قریش ومن العجم فارس) .

« ص ٢٥ س ١٦ »

ابعد الناس الى الاسلام الروم . . . (الحديث) ، لم أقف على صدر هذا الحديث فيما عندي من المظان وقد اختلف لفظ بقیته في المراجع ولم أجده هكذا (كما رواه المؤلف نقلا من معجم البلدان) فيها .

من ذلك : روى عن أبي هريرة عن رسول الله - ص - قال : (اعظم الناس نصيبا في الاسلام

أهل فارس . لو كان الاسلام في الثريا لتناوله رجال من أهل فارس) . وعنه قال رسول الله -
صلعم - : (لو كان العلم بالثريا لتناوله رجال من أبناء فارس) راجع كتاب ذكر أخبار أصبهان
ج ١ ص ٢ ، و ٤ و ٥ و ٦ وصحيح مسلم ج ١٦ ص ١٠٠ و ص ١٠١ و مسند ابن حنبل ج ٢
ص ٣٠٨ و ص ١٠٩ و ص ٤٢٠ و ٤٢٢ و ٤٦٩ وصحيح الترمذي ج ٢ ص ٣٢٨ وقرب
الاسناد ص ٧٠ والبحار ج ٤ ص ٣٣٦ ونفس الرحمان في فضائل سلمان (الباب ٢ في فضائل
العجم) ومجمع البيان ج ٢ ص ٣٥٧ و شرح الشريشي ج ٢ ص ١٦٠ والفتوحات المكية
ج ١ ص ٢٥٦ وتفسير علي بن ابراهيم القمي ص ٤٧٤ والمحاضرات ج ١ ص ١٦٩

« ص ٢٥ س ١٨ »

جرير بن الخطفي ، هو ابو حزره جرير بن عطية بن الخطفي من فحول الشعراء الاسلاميين
مات سنة ١١٠ وله ترجمة في وفيات الاعيان ج ١ ص ١٠٢-٤٠ والوسيط ص ١٨٢-٨٠ .

« ص ٢٥ س ١٨ »

فارس والروم من أولاد اسحق ، روى ابو هريرة عن رسول الله - ص - قال : (فارس
بنو اسحق عليه السلام) راجع ذكر أخبار أصبهان ج ١ ص ١١ وعن ابن عباس قال : ذكرت
فارس عند النبي صلوات الله وسلامه عليه . فارس عصبتنا أهل البيت . قلنا ولم يا رسول الله
قال : لان اسمعيل عم ولد اسحق واسحق عم ولد اسمعيل . راجع مختصر تاريخ نيسابور
نسخة (Bursa) .

« ص ٢٥ س ٢٠ »

ويجمعنا والغر . . (الشعر) تراجع هذه الايات في التنبيه والاشراف ص ٩٤-٥
وهي من كلمة طويلة عدتها ١١٢ بيتا . والشاهد منها على ما جاء في ديوان جرير ص ٢٤٢-٣ :

وابناء اسحق الليوث اذا ارتدوا	محامل موت لابسين السنورا
اذا افتخر واعدوا الصبيهد منهم	وكسرى وآل الهرمزان وقيصر
وكان كتاب فيهم ونبوة	وكان باصطخر الملوك وتسترا
ابونا ابواسحق يجمع بيننا	اب كان مهديا نبيا مطهرا
ومنا سليمان النبي الذي دعا	فاعطى بنيانا وملكا مسخرا
وموسى وعيسى والذي خرساجدا	فأثبت زرعا مع عينيه أخضرا
ويعقوب منازاده الله حكمة	وكان ابن يعقوب أمينا مصورا

فيجمعنا والغراباء سارة
أبونا خليل الله والله ربنا
أب لانبالي بعده من تعذرا
رضينا بما أعطى الاله وقدرنا
وقال اسحق بن سويد العدوى في هذا المعنى على ما جاء في التنبيه والاشراف ص ٩٥
إذا افتخرت قحطان يوما بسؤدد
أتى فخرنا أعلى عليها وأسودا
ملكناهم بدءا باسحاق عمنا
وكانوا لنا عوناً على الدهر أعبدنا
ويجمعنا والغر أبناء فارس
أب لا تبالي بعده من تفردنا

« ص ٢٦ س ٤ »

اول من بنى اصطخر اصطخر بن طهمورث ، وجاء في مسالك الامصار ص ٢٢٩ :
(ان اصطخر من بناء سليمان عليه السلام) .

« ص ٢٦ س ٦ »

ابو على ، هو ابو على الحسن بن أحمد بن عبد الغفار المعروف بابي على الفارسي
النحوى . ولد بمدينة نساو توفي ببغداد سنة ٣٧٧ هـ . له ترجمة في وفيات الاعيان ج ١ ص ١٣١-٢
وروضات الجنات ص ٢١٩-٢١٠ والفهرست ص ١١٥-٦ .

« ص ٢٦ س ٦ »

القصریات ، يعنى المسائل القصریات فى النحو أملاها على تلميذه ابى الطيب
محمد بن طوس القصرى فسميت به راجع كشف الظنون ج ٢ ص ١٦٧٠ .

« ص ٢٦ س ١٠ »

دغفل النسابة ، هو دغفل بن حنظلة بن زيد بن عبدة الشيباني توفي سنة ٦٥ هـ . له ترجمة
فى الفهرست ص ١٣١ والاعلام ج ١ ص ٣١٠ .

« ص ٢٦ س ١٤ »

وقيل (خر) اسم للشمس ، يراجع فى هذا كتاب هرمزد نامه ص ٣٩١ و ٣٩٤
وص ٣٨٩-٤٠٢ وايران كوده ٧ : ١ ص ٤٨ و ٤ : ص ٢٢-٣ .

« ص ٢٦ س ١٧ »

شريك بن عبدالله ، هو ابو عبدالله شريك بن عبدالله بن شريك النخعى قاضى الكوفة
ولد ببخارى سنة ٩٥ ومات بالكوفة سنة ١٧٧ هـ . له ترجمة فى طبقات الفقهاء ص ٦٦ و وفيات
الاعيان ج ١ ص ٢٢٥-٦ و روضات الجنات ص ٣٢٧-٨ و نامه دانشوران ناصرى ص ٦١-٥٨ .

« ص ٢٦ س ١٧ »

خراسان كنانة الله . . . (الحديث) ، رواه الشيخ الحاكم ابو عبدالله النيسابورى
فى تاريخ نيسابور عن شريك بن عبدالله (نسخة Bursa) .

« ص ٢٦ س ١٩ »

ماخرجت من خراسان . . . (الحديث) ، رواه الشيخ الحاكم المتقدم ذكره فى المرجع
المذكور عن عبدالله بن المبارك المتوفى سنة ١٨١ هـ ووردت أحاديث فى فضائل خراسان
ذكرها ابن قتيبة فى عيون الاخبار ج ١ ص ٢١٥ .

« ص ٢٧ س ١ »

ابن قتيبة ، هو ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الكوفى المروزى الدينورى .
ولد بالكوفة سنة ٢١٣ وتوفى فى شهر رجب سنة ٢٧٦ . له ترجمة فى وفيات الاعيان ج ١
ص ٢٥١ و دائرة المعارف الاسلامية ج ١ ص ٢٦٠-٢٦٢ والفهرست ص ١١٥-٦٠ و فرهنگنامه
پارسى ج ١ ص ٦١٩-٢٠ .

« ص ٢٧ س ٢ »

اللقاح ، قال ابن هشام الكلبي على ما جاء بخط ياقوت المستعصمى سنة ٦٧٧ (نسخة
فخر الدين النصيرى) : الذين لا يعطون الخراج .

« ص ٢٧ س ٣ »

حمزة الاصفهاني ، هو ابو عبدالله حمزة بن الحسن المؤدب الاصفهاني توفى فى أوائل
النصف الآخر من القرن الرابع للهجرة . له ترجمة فى الفهرست ص ١٩٩ والانساب (ورقة
٤١) ومعجم المطبوعات العربية و المعربة ص ٤٥٥ .

« ص ٢٧ س ٤ »

التنبية ، يعنى كتاب التنبية على حدوث (حروف خ ل) التصحيف لحمزة الاصفهاني
المذكور آنفا و منه نسخة عتيقة من مخطوطات خزانة مدرسة المروى فى طهران . وقد بذل
مجتبى المينوى جهده فى مقابلته بالاصول و التعليق عليه و توفر على تحقيقه و أرجو أن
يوفق له نشره . وراجع سبكشناسى ج ١ ص ٩٨-٩٠ .

« ص ٢٧ س ٤ »

الفهلوية والدريّة والفارسية والخوزية والسريانية، يراجع في هذا كله مقدمة البرهان القاطع
طبعة الدكتور محمد معين ج ١ ص ٢٥ - ٣٦ و ص ١٠٤ - ٥ و سبكشناسي ج ١ ص ١ - ٣٠
و يراجع في السريانية كتاب فقه اللغة ص ٥٤ - ٦٩ وعلم اللغة ص ١٨٥ و فرهنگ ايران
باستان ص ١٦١ - ٧٧ و ص ١٥٠ - ٦١

« ص ٢٧ س ٨ »

ماه = ماد ، قال مؤلف الجواهر في معرفة الجواهر ص ٢٠٥ : (و ماه عبارة عن
ارض الجبل ، فان الماهين ماه البصرة وهو الدينور و ماه الكوفة نهاوند و ربما جمع اليهما ماه
سبذان فتسمى الجملة ماهات و ربما سمي نهاوند ب ماه دينار باسم المأسور منها الذي صالح حذيفة
عنها) وفي شفاء الغليل ص ٢٠٨ ماه بمعنى البلد و يراجع هرزدنامه ص ٧٧ .

« ص ٢٧ س ١٠ »

شيرويه بن شهردار ، هو ابوشجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فنا خسرو
من ذرية الضحالك بن فيروز أحد أصحاب رسول الله - ص - كان مؤرخ همذان ومحدثها . توفي
سنة ٥٠٩ له ترجمة في الاعلام ج ١ ص ٤٢١ وأشار المرحوم محمد بن عبد الوهاب القزويني
الى مظان ترجمته في ح شد الازار ص ٢٥ .

« ص ٢٨ س ١ »

الابزن ، قال شهاب الدين الخفاجي في شفاء الغليل ص ١٦ : ابزن ؛ الحوض الصغير
معرب آبزن كما في النهاية . وفي البخاري قال انس : ان لي ابزنا اتقحم فيه وأنا صائم . وقال
الفيروز آبادي في (البزيون) . والابزن مثلثة الاول حوض يغتسل فيه . وقد يتخذ من نحاس ؛
معرب آبزن . وراجع منتهى الارب ج ١ ص ٧٩ في (بزن) .

« ص ٢٨ س ١٤ »

بلدة شبيهة بالقرية ، جاء في (أصول أسماء الامكنة العراقية) في - طيسفون - :
ويرى من بقاياها اليوم طاق كسرى . وعندها ضريح الصحابي سلمان الفارسي المعروف بسلمان
پاك ، وحوله بلدة بهذا الاسم هي مركز ناحية في لواء بغداد . وهي على بضعة كيلومترات
جنوب مصب ديالى في دجلة ، وتبعد عن جنوب بغداد مسافة ٣٠ كيلومترا . (راجع مجلة
سومر ٨ : ٢ ص ٢٦٦ - ٧ .

« ص ٢٩ س ١ »

سلمان الفارسي ، من اكابر الصحابة وكمثلهم توفي سنة ٣٦ هـ له ترجمة في نامه دانشوران ناصري ج ٧ ص ١ - ٣٧ و شرح الشريشي ج ٢ ص ١٦٠ - ١ والتدوين (نسخة دارالكتب الوطنية - بطهران - المصورة) ص ١٧ - ٢٠ وريحانة الادب ج ٣ ص ١٧٤ - ٥ و تاريخ گزيده ص ٢٢٧ و ألف الحاج ميرزا حسين النوري كتاباً كبيراً في سيرته اسمه (نفس الرحمان في فضائل سلمان) .

« ص ٢٩ س ٦ »

مدينة الاسكندر ، جاء في كتاب (العراق قديماً وحديثاً) ص ١٢٤ : (والاسكندرية اليوم قرية كبيرة فيها سراى للحكومة ومخفر للشرطة ومدرسة للبنين ومستوصف صحي وفيها عدة بيوت مبنى معظمها بالطين وبالأجر المستخرج من الآثار القديمة ، ويمر بها جدول صغير يسمى باسمها . كما تمر بها كافة السيارات التي تقصد كربلا والتنجف وهي تبعد عن المسيب ١٥ كيلومترا وفيها من النفوس ٥٠٠ نسمة و تتبعها قبائل الجنايين والترايين والمسعود) وراجع أصول أسماء الامكنة العراقية ص ٢٥٠ .

« ص ٢٩ س ١١ »

ياقوت الحموى ، هو شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومى الحموى البغدادي . توفي بحلب سنة ٦٢٦ هـ . له ترجمة في وفيات الاعيان ج ٢ ص ٢١٠ - ٤ وريحانة الادب ج ١ ص ٣٤٨ - ٥٠ .

« ص ٢٩ س ٢ »

ابوزيد ، هو ابوزيد أحمد بن سهل البلخي وكان فاضلاً في سائر العلوم مات في ذي القعدة سنة ٣٢٢ هـ . له ترجمة في روضات الجنات ص ٣١٣ والفهرست ص ١٩٨ - ٩ و معجم الادباء ج ٣ ص ٦٤ - ٨٦ ولغتنامه ج ابوسعاد ص ٤٩٥ - ٨ .

« ص ٢٩ س ١٦ »

زردشت بن آذر خور المعروف بمحمد المتوكلى . هو ابو جعفر زردشت بن آذر خور المويد المتوكلى . ذكره البيروني استطراداً في الآثار الباقية ص ٢٢٣ و الهمداني في البلدان ص ٢٤٧ والقمي في كتاب تاريخ قم ص ٨٩ وأشار اليه المرحوم محمد بن عبد الوهاب القزويني في هزاره فردوسى ص ٣٣ - ٤ ومجتبى المينوى في التعليق على ديوان ناصر خسرو ص ٦٥٨ والدكتور محمد معين في مزيدينا ص ٢٢٤ ونها على مظان ذكره نهياً .

« ص ٣٠ س ١ »

ابو الريحان ، هو أبو الريحان محمد بن أحمد البيروني الخوارزمي الفيلسوف الرياضي الشهير ولد في خوارزم ٣ ذى الحجة سنة ٣٦٢ وتوفي في غزنة ٢ رجب سنة ٤٤٠ عن ٧٧ سنة له ترجمة في حواشي چهارمقاله ص ١٩٣ - ٧ و تاريخ مختصر الدول ص ٣٢٤ - ٥ و روضات الجنات ص ٦٨-٩ و دائرة المعارف الاسلامية ج ٤ ص ٣٩٧-٤٠٣ و راجع كتاب (شرح حال نابغة شهير ايران ابوريحان) .

شكر و ثناء

إذا أردت أن أثني على أحد ، حمدت جهد
أخي الشقيق الاستاذ ناجي علي محفوظ الذي بذل
وسعه في الرجوع الى المظان المهمة التي لم استطع
وجدانها في طهران . وما انفك يوالي مسعا
ولا يبرح يخصني بالتشجيع . وشكرت لاستاذنا
الكريم الدكتور محمد المقدم الذي أحيا هذه
الرسالة بالطبع و النشر ، وتذكرت فضل طائفة
من أفاضل الاساتيد والاصدقاء؛ فتحو أبواب
خزائنها ، ولم يضمنوا بما احتجت اليه من
المراجع والكتب .

حسين علي محفوظ

